

واژه‌های فارسی مشکول در تفسیر شماره ۱۱۹۳۰ کتابخانه مجلس

* مهین طهماسبی

** تقی پورنامداریان

چکیده

دست‌نویشت شماره ۱۱۹۳۰ کتابخانه مجلس شورای اسلامی (کتابت‌شده در سال ۸۹۸ق) نسخه‌ای مشکول از تفسیر قرآن است و با توجه به قراین گوناگون، از جمله زبان کهن و قدمت نسخه، گمان می‌رود که متعلق به سده ششم یا هفتم هجری باشد.

دست‌نویس یادشده از نسخ مهم زبان فارسی است که واژه‌ها در آن حرکت‌گذاری شده است و این نه تنها در خوانش دقیق واژه‌ها نقش به‌سزایی دارد، بلکه می‌تواند نشان‌دهنده تلفظ آن‌ها در لهجه مؤلف باشد.

مقاله حاضر به تعدادی از واژه‌های نادر و مشکول در این نسخه می‌پردازد که ضبطی متفاوت از ضبط رایج در لغت‌نامه‌ها دارند.

کلیدواژه‌ها: تفسیر شماره ۱۱۹۳۰، واژه‌های فارسی، ویژگی‌های آوایی، ضبط‌های متفاوت با لغت‌نامه‌ها، واژه‌های مشکول

تاریخ دریافت: ۹۹/۱/۱۷ تاریخ پذیرش: ۹۹/۵/۱۲

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)

mahin.tahmasebi@gmail.com

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی / namdarian@ihcs.ac.ir

مقدمه

تفسیر شماره ۱۱۹۳۰ کتابخانه مجلس نسخه‌ای منحصر به فرد در یک مجلد است، که از ابتدای سوره بقره شروع می‌شود و به آیه «إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ» (نساء: ۱۷۱) ختم می‌شود. به نظر می‌رسد جلدهای دیگری هم داشته که متأسفانه در دست نیست. جواد بشری این تفسیر را «بر اساس زبان کهن اثر و قدمت نسخه، احتمالاً از سده ششم یا هفتم» دانسته است (بشری، ۱۳۹۲: ۸۷). طبق قرائن نسخه‌شناختی، به‌ویژه وجود ابیاتی از سعدی و مولوی، متأخرتر بودن آن نیز بعید نیست. متأسفانه از آغاز و پایان افتادگی دارد و از همین رو کاتب آن ناشناس است. تاریخ کتابت نسخه در پایان سوره آل عمران پنج‌شنبه ۹ جمادی‌الاولی ۸۹۸ ق رقم خورده است. یکی از مسائلی که در این تفسیر مورد توجه است، مشکول بودن حروف است. کاتب اکثر کلمات را با دقت تمام حرکت‌گذاری کرده و بسیاری از این تلفظ‌ها امروز صورتی دیگر یافته و یا به‌کلی متروک شده است.

حرکت‌گذاری واژه‌های فارسی روش پسندیده‌ای بود که متأسفانه پس از قرون پنجم و ششم کم‌رنگ یا متوقف شد و تنها معدودی از نسخ خطی در بردارنده واژه‌های مشکول‌اند. بدین سبب بسیاری از تلفظ‌های خاص را در این گونه متون می‌بینیم که از نظر لهجه‌شناسی و نمایش چگونگی تحول کلمات فارسی حائز اهمیت فراوانی است.

در دوران اسلامی خط رسمی ایرانیان خط عربی بود که برای نشان دادن برخی از مصوت‌ها و صامت‌های خاص زبان فارسی، توانمندی‌های لازم را نداشت. از این رو، پاره‌ای از پژوهش‌های زبان‌شناختی در حوزه زبان فارسی همواره با کم و کاستی‌هایی همراه بود. برخی از این کم و کاستی‌ها موجب شده است تا ضبط و ثبت شماری از واژه‌ها و برخی از ویژگی‌های زبانی، به‌ویژه در آن خط، بازتاب نیابد. از این رو حرکت‌گذاری حروف می‌توانست یکی از این ساز و کارها، برای کاستن ناتوانی خط در ادای مقصود باشد، زیرا شناخت ما از ضبط واژه‌های زبان فارسی، از یک سو، مطابق با شماری از لغت‌نامه‌هایی است که بیشتر آن‌ها متأخرند، و به قلم کسانی است که گویشور زبان فارسی نیستند و از دیگر سو، در ادوار مختلف، نسخه‌هایی نگاشته شده که در آن‌ها حرکت‌گذاری حروف به دقت انجام شده است و می‌توان از آن‌ها در تکمیل مطالعات زبانی بهره‌برگرفت. در

فرهنگ‌های کهن، برحسب تداول، با دادن شواهد شعری و ارائه برخی شیوه‌ها، از جمله ضبط واژه جدید بر وزن واژه مشهورتر، شیوه‌های بخش‌بندی متن، ضبط واژه‌ها تا حدودی قاعده‌مند و واضح بود؛ اما مواردی چون زمان زندگی مؤلف و منطقه جغرافیایی و منابع در دسترس او، سبب اختلاف در ضبط واژه‌ها می‌شد که لازمه آن تنوع گویش‌ها و چندگونگی تلفظ واژه‌ها بود و ضرورت مطالعات گونه‌شناسی را ایجاب می‌کرد.

در ارتباط با مقوله لغت‌نویسی، از یک سو، ضبط حرکات واژه‌ها در فرهنگ‌های فارسی در ادوار متأخر رواج یافته است و از دیگر سو، بسیاری از این فرهنگ‌ها بر پایه آثار پیش از آن‌ها نگارش یافته و در نقل مطالب، گاهی مرتکب برخی لغزش‌ها و تحریف‌ها شده‌اند. این موضوع در مورد لغات دیریاب که کاربردشان در ادوار متأخر متروک شده، دشواری بیش‌تری پیش می‌آورد و در فروکاستن اعتبار لغت‌نامه‌ها دخیل است. از این رو، پژوهش در این زمینه ضرورت استفاده از منابع کهن‌تر و قابل اطمینان‌تری را ایجاب می‌کند.

اهمیت تفسیر شماره ۱۱۹۳۰

نسخه مذکور از جهاتی چند ارزشمند است: ۱) قدمت نسخه، که متعلق به سده ششم یا هفتم است و اساساً حرکت‌گذاری واژه‌ها در آن نشان‌دهنده طرز تلفظ آن‌ها در دوره یادشده یا پیش از آن است؛ ۲) از حیث ویژگی‌های زبانی و واژگانی؛ ۳) اکثر واژه‌های فارسی در این نسخه به صورت واژه‌به‌واژه و حرف‌به‌حرف حرکت‌گذاری شده‌اند، گاهی یک حرف دو حرکت دارد یا واژه‌ای دارای دو تلفظ است؛ و ۴) واژه‌های متن، جز معدودی، همه‌جا یکسان حرکت‌گذاری شده است.

با توجه به موارد یادشده، اهمیت نسخه مذکور بیشتر احساس می‌شود و بررسی واژه‌های آن ضروری می‌نماید. در این مقاله فهرستی الفبایی از این واژه‌ها و تعبیرات ارائه می‌شود که ضبط آن‌ها با ضبط رایج در لغت‌نامه‌ها متفاوت است. سعی بر آن است که توضیحات هر مدخل به اختصار باشد و، با ارجاع به منابع، از تطویل کلام پرهیز شود. واژه‌ها حتی‌الامکان به شکل مصدري یاد شده و شواهد هر واژه و تعبیر بلافاصله در ادامه آمده است.

واژه‌ها و تعبیرات

آخِرِیَان (مال‌التجاره، کالای بازرگانی): «آیت در حق مردی آمد که آخِرِیَانی به بازار عرضه می‌کرد و سوگند دروغ می‌خورد که من به چندین خریده‌ام یا به چندینی خواسته‌اند به اول روز، اکنون به تو می‌فروشم که بیگانه شده است» (۱۸۲پ). این واژه در لغت‌نامه، فرهنگ فارسی، فرهنگ بزرگ سخن و فرهنگ ریشه‌شناختی به سکون خاء ضبط شده است (مثلاً نک. حسن دوست، ۱۳۹۵: ۲۳).

آرزو: «آرزو برند که زمین به ایشان راست گردد» (۲۵۱ر). این واژه، در لغت‌نامه به کسر «را»، در فرهنگ ریشه‌شناختی به سکون «را» (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۳۷/۱) و در فارسی میانه ārzōg است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۴۳).

آسمان: «رَسُول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - غُسلَ أورد و حُلَّه‌ای درپوشید و بر بُراق بنشست و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با جمعی از مُقَرَّبَانِ آسمان، کَمَرِ خَدَمَتِ دَرِ مِیَانِ بَسْتَه و اَعْلَامِ وَ اَلْوِیَئَه نوره در دست گرفته هزاران هزار بر یمین و یسار و از پس و پیش مرکب او چاکروار می‌رفتند» (۱۵۱پ)؛ «جبرئیل گفت: ای برگزیده خدای و ای مهتر آسمان و زمین! این گریستن چراست؟» (۱۵۱پ)؛ «چون به آسمان چهارم رسید ساکنانِ سَمَوَاتِ در پیش ایوان بیت معمور جمع شدند» (۱۵۲ر)؛ «مهتر عالم محمد مُصطَفی خواست که امت را در این انعام فراموش نکند و از این کرامت نصیبی رساند، گفت: السَّلَامُ عَلَیْنَا وَ عَلَی عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ؛ جبرئیل از مقام خود با جمله اهل آسمان‌ها گفتند که: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ» (۱۵۲پ). واژه آسمان در فرهنگ کوچک زبان پهلوی āsmān است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۴۳؛ نیز، نک. حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱/۶۳).

آمرزگار: «اگر باز باشند از کُفر و کارزار کردن هر آینه خدای - عَزَّ وَجَلَّ - آمرزگارست مران گذشته‌های ایشان را» (۱۰۵پ). در لغت‌نامه‌ها به کسر و گاه سکون «زا» آمده است.

اسب: در این نسخه به هر دو ضبط «فتح» و «کسر» دوم آمده است: «پس فرمود تا یک قبضه از باد جنوب بگرفتند و از وی اسب را بیافرید» (۱۵۷ر)؛ «اسب فرعون بوی مادیان یافت به سوی او میل کرد» (۳۰ر). در فرهنگ ریشه‌شناختی اصل کلمه در فارسی میانه asb و ریشه اوستایی آن aspa ضبط شده است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱۹۰).

اعجوبه (شگفت‌آور، اعجاب‌برانگیز): «آنچه در همه حیوانات موجود است تنها در مرغ موجودست و نیز زیادتى اعجوبه طیران است که در حیوانات دیگر نیست» (۱۴۰).
أی: «زودتر از نزد من بیرون آئی تا آتش نیاید و مرا با تو نسوزد» (۲۱۰). از ā (پیشوند) و -i(a)/y(a) (ماده مضارع)، از ریشه ay- رفتن.

بُر رفتن: دو بار با این تلفظ آمده است: «صَرَح بابل را بنا کرد و گفت که به آسمان می‌بُرَوم» (۱۳۶)؛ «تابوتی ساخت و کرکسان را بر پایه‌های تابوت بست تا به آسمان بُرَود» (۱۳۶).

بزرگ: در نسخه چندین بار به ضمّ سوم آمده است: «هر که شرک آرد به خدای عزوجل هر آینه برافته باشد گناهی بزرگ یعنی دُرُوغی عظیم گفته باشد» (۲۵۳)؛ «حال الیسع از گور بیرون آمد و گفت: یا طالوت از بزرگی گناه تو کار به این جا رسید که مرا از مضجع خود بشورانیدی» (۱۳۱)؛ «در خردگی بر ایشان نفقه کنید از مال ایشان و چون بزرگ شوند باقی به ایشان تسلیم کنید و بدل مکنید پلید را به پاک» (۲۳۶)؛ «و مخورید مال‌های یتیمان را به ناحق و شتافتن آنک بزرگ شوند؛ یعنی از ترس آن که بزرگ شوند و مال‌ها از شما بازستانند» (۲۳۸). «بعضی گفته‌اند روا نباشد که کسی از اولیای یتیم و متصرفان مال او چیزی از مال او بخورند مگر بر وجه قرض تا چون بزرگ شود به وی بازدهند» (۲۳۸). «و مخورید مال‌های ایشان را با مال‌های خود که آن گناه بزرگ است» (۲۳۶). «بر قول اول خطاب ورثه را باشد اگر بزرگ باشند و اگر خردگان باشند خطاب وصی را باشد» (۲۳۹). «بدادیم ایشان را پادشاهی بزرگ یعنی سلیمان و داود را» (۲۵۴). این واژه در لغت‌نامه، فرهنگ فارسی، فرهنگ بزرگ سخن و فرهنگ ریشه‌شناختی به ضم اول و دوم ضبط شده است. واژه بزرگ، در فرهنگ کوچک زبان پهلوی wuzurg است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۹۸) و در فرهنگ ریشه‌شناختی اصل کلمه در فارسی میانه vazurg و ریشه اوستایی آن vazāret ضبط شده است (نک. حسن دوست، ۱۳۹۳: ۴۷۳).

بِسْمَلُ کردن: «هر آینه حَرَام کرد بر شما مرداژ را و خُون را یعنی خون مَسْفُوح را که از حَلَق رَوْد یا از عَضْوِی و گوشت خُوک را که بِسْمَلُ کرده باشندش یا نکرده باشند» (۱۹۶). این واژه در لغت‌نامه، به کسر اول و سوم ضبط شده است.

بُسُوْدُنْ: «و کنیزک پسر را حلیله نخوانند و حکم حرام کنیزک پسر بر پدر به مجرد ملک یمین نباشد تا دخول یا بُسُوْدُنْ نباشد و منکوحه پسر بر پدر به مجرد عقد حرام شود و مخصوص کردن پسران صلبی از بهر آن بود تا زنان پسرخوانده در تحت این تحریم داخل نباشند» (۲۴۵پ). در لغت نامه ضبط این واژه به کسر و فتح اول است.

پدیرفتن: «پدیرفتن» و مشتقات آن، در این تفسیر همه جا با «دال» به کار رفته است (قس. متینی، ۱۳۵۲: بیست): «پس پدیرفت مریم را آفریدگار او پدیرفتنی نیکو و پُرورانید و رَا پرورانیدنی نیکو» (۱۶۶پ). واژه پدیرفتن، در فرهنگ کوچک زبان پهلوی padiriftan است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۰۸). پدیرفتاری کردن: «این حرقلیل ذوالکفل پیغامبر بوده است که هفتاد پیغامبر را - عَلَیْهِ السَّلَامُ - پدیرفتاری کرده بود» (۱۲۴پ). این واژه به گونه padiroftar به معنای پذیرنده و پذیرا، در ذیل فرهنگ‌ها ضبط شده است.

پَدَر: «چون خبر برادران نیامد پَدَر داود را دل مشغول شد مر داود را فرستاد تا خبر ایشان بیارد» (۱۳۰ر). در فرهنگ ریشه‌شناختی به کسر اول ضبط شده (حسن دوست، ۱۳۹۵: ۶۳۸) و در فرهنگ کوچک زبان پهلوی pidar است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۰۸).

پرسیدن (= پرستیدن): «ای آدمیان پرسید مر خدای را - عَزَّ وَ جَلَّ - که شما را بیافرید و شما نبودید» (۸پ). «پرستیدن» در لغت نامه‌ها به فتح اول و دوم، و در فرهنگ کوچک زبان پهلوی paristidan است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۰۹).

پُری: «وی نفروخت تا بهای او به پُری پوست او زر برسید» (۴۴ر). تلفظ آن در فارسی میانه purz به تشدید «را» است (حسن دوست، ۱۳۹۵: ۶۹۰).

پُسر: «مخصوص کردن پسران صلبی از بهر آن بود تا زنان پسرخوانده در تحت این تحریم داخل نباشند» (۲۴۴پ). در فرهنگ ریشه‌شناختی به ضم اول و فتح دوم ضبط شده (حسن دوست، ۱۳۹۵: ۶۹۷) و در فرهنگ کوچک زبان پهلوی pus(ar) است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۱۰).

پلشتایا (فلسطین): «دشمن ایشان قومی بودند که ایشان را پلشتایا گفتندی بر ساحل دریای روم بودندی میان مصر و فلسطین و ملک ایشان جالوت بود» (۱۲۶ر).

تایب: «ثواب تایبان بیان کرد» (۲۱۰پ). ضبط این واژه در لغت‌نامه و فرهنگ‌ها به کسر «ی» است.

تَرَزَاژ کردن (تَرَزَار: بستانی که همه نوع تره در آن کارند، سبزی‌زار؛ تَرَزَار کردن: زراعت کردن): ایشان مردمانی بودند که تَرَزَاژ کردند و خورش ایشان پیاز و سیر و خیار بودی» (۳۹ر). در فرهنگ ریشه‌شناختی با تلفظ tar.ra- ضبط شده است (حسن دوست، ۱۳۹۵: ۸۶۵).

تَرّی: «همه خشکی و تَرّی و بر و بحر را بگشت هیچ چیزی ندید» (۱۷۰پ). تلفظ آن در فارسی میانه tarr، به تشدید «را»، است (حسن دوست، ۱۳۹۵: ۸۴۵).

تُوَانایی: «اندرگذارنده با تُوَانایی عقوبت» (۱۲۲پ). ضبط این واژه در فرهنگ کوچک زبان پهلوی tuwānīgīh است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۲۱).

تُوَانگری: «عز و تُوَانگری» (۱۶۳ر). ضبط این واژه در فرهنگ کوچک زبان پهلوی tuwāngarīh است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۲۱).

جُوَان: «آن کسانی که طاقت داشته بودند در حال جُوَانی و صِحّت» (۱۰۰ر). این ضبط مطابق با تلفظ اصلی کلمه است (حسن دوست، ۱۳۹۵: ۹۶۹).

چَرَاغ: «رسول - عَلَیْهِ السَّلَام - شبی نشسته بود به چراغ و چَرَاغ بود در پیش رسول - عَلَیْهِ السَّلَام - پست شد و مُرد» (۹۰پ). ضبط این واژه در فرهنگ کوچک زبان پهلوی čirāy است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۰۸).

چُگُونه: «مرا چُگُونه حرمت پیش و بیشی باشد» (۱۵۲ر). ضبط این واژه در فرهنگ کوچک زبان پهلوی čiyōn است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۲۸).

خِداوندان: «به زنی کنید ایشان را به دستوری خِداوندان ایشان و بدهید ایشان را مُزدهای ایشان به نیکویی» (۲۴۶ر). تلفظ آن در فارسی میانه به ضم «خ» است (xu.dā.vand-) و در فارسی میانه تُرفانی و پارتی با تلفظ xwadāvan ضبط شده است. این واژه را با «خدیو» نیز مقایسه کرده‌اند (نک. حسن دوست، ۱۳۹۵: ۸۴۵).

۱. در نسخه‌ای از تفسیر بصائر یمینی نیز این کلمه به ضمّ اول و دوم ضبط شده است (نک. نسخه ش ۳۰۰ فاتح:

گ ۲۱، پ ۶۱، پ ۷۶، پ ۱۲۶).

خِرْگَاه: «از پس خیمه و خِرْگَاه در آمدی و از دَر دَرَنیامدی» (۱۰۴ر). این واژه در لغت نامه، فرهنگ فارسی، فرهنگ بزرگ سخن و فرهنگ ریشه‌شناختی به فتح خاء ضبط شده است (مثلاً نک. حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱۶۰).

خِرَوَار: «عمر عبدالعزیز رحمه الله خِرَوَارهای شکر می خریدی و صدقه می کردی» (۱۸۶پ). در فرهنگ‌ها به فتح «خ» ضبط شده است.

خُشْکی: «ابری بگسترد تا قطرات باران را از آفواه مَشْکِ میخ به زمین رساند از پس خُشْکی زمین» (۹۳ر). ضبط این واژه در فرهنگ کوچک زبان پهلوی hušk است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۳۴).

خَفَّاش: دو مرتبه در متن آمده، یک بار با این تلفظ و یک بار هم مشکول نشده است: «و آن مرغ خَفَّاش بود یعنی شپرک» (۱۷۱ر). این واژه در لغت‌نامه‌ها به ضم «خ» ضبط شده است. دَرَم: «بران جمله او گم می کرد و او زیادت می کرد تا به ده هزار دَرَم باز آمد و پدر را بیدار نکرد» (۴۶ر). این واژه در لغت‌نامه‌ها به کسر دال است.

دَرَنگ: «نزدیکی نکنند با زنان خود و ایلا بندند از زنان خویش و آن دَرَنگ کردن و پای بستن است چهار ماه» (۱۱۸پ). در لغت‌نامه و فرهنگ ریشه‌شناختی به کسر «دال» است (حسن دوست، ۱۳۹۵: ۱۲۹۶).

دوروغ: «باز ستانید آن را به زور و دوروغ و بزّه پیدا» (۲۴۳پ).

رَائِگان: «بیاموز رَائِگان چنان که آموخته گشته‌ای رَائِگان» (۲۵ر).

رَخْنَه (شکاف، تنگه): «رَسُول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - جماعتی را بر رَخْنَه اُحُد نشانده بود» (۲۱۵ر). در لغت‌نامه و فرهنگ ریشه‌شناختی به فتح «را» (حسن دوست، ۱۳۹۵: ۱۴۳۸) و در فرهنگ معین و فرهنگ عمید به کسر «را» ضبط شده است.

رَسُوا: «ما را خوار و رَسُوا مگردان به عذاب خود در روز قیامت» (۲۳۱ر).

رُعم: «اگر شما مؤمنانید بر رُعم شما» (۵۷پ). در لغت‌نامه، فرهنگ معین، و فرهنگ عمید، به فتح «زا» ضبط شده است.

زَکَرِيَّا: «ایشان عاصی شدند در فرمان خدای - عَزَّوَجَلَّ - و از حد فرمان گذشتند و آن کشتن زَکَرِيَّا و يَحْيَى بود - عَلَيْهِمَا السَّلَام» (۴۰ر).

زُبَان: «آن استخوان‌های پوسیده را می‌دید کلمه تعجب بر زُبَان می‌راند» (۱۳۶پ).
ضبط واژه در فرهنگ کوچک زبان پهلوی zuwān است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۵۳).

سَبْک‌دستی (جادوی، تردستی): «به نام خدای - تَعَالَى - افسون کنند و تعویذ نویسند یا به سَبْک‌دستی و شَعْبَه سازند» (۶۵پ). در فرهنگ ریشه‌شناختی نیز با این تلفظ ضبط شده است (حسن‌دوست، ۱۳۹۵: ۱۶۵۹).

سُپَرْدَن: «مریم را به زکریا سُپَرْدَن» (۱۶۷ر)؛ «چون موسی کلیم - عَلِيهِ السَّلَامُ - از دنیا خواست که بیرون رود هفتاد تن را از احبار بنی اسرائیل بخواند و توریت به ایشان سُپَرْدَن» (۱۵۹ر). در لغت‌نامه و فرهنگ ریشه‌شناختی به کسر اول است (حسن‌دوست، ۱۳۹۵: ۱۶۶۷).

سَرْدَکَه: «انگور و انجیر را در سله‌ای کرده بود و پاره انگور دیگر را فشارده و عصیر کرده و در خیک کرد تا سَرْدَکَه، یعنی به آن انگور که عصیر کرده بود و نهاده تا اثر قدرت ما بینی که از حال خود نگشته است در مدت صد سال» (۱۳۷پ). اگر «سَرْدَکَه» به معنی «سَرکَه» از نوع خطاهای کاتب نباشد، گونه و تلفظی از سرکه است که صامت غیر اشتقاقی «د» بعد از صامت «ر» به آن افزوده شده است. این نوع تحول آوایی در کلمات دیگر نیز دیده می‌شود؛ از جمله «دَرْدَمَان = درمان» در بیت:

شدم نزد حیدر هم اندر زمان
که باشد بر این دردمان دردمان
(علی‌نامه: ۱۳۸۹: ۱۹۷/بیت ۴۳۶۶)

سُوار: «هنوز از خوردن جگر گوسفند فارغ نشده بود که هزار مرد تیغ‌زن سُوار شده بود» (۲۹ر). «تلفظ این کلمه در پهلوی aswār بوده، اما ظاهراً تلفظ‌هایی به شکل‌های swār و as^hwār نیز داشته که تلفظ اولی در عربی به شکل‌های «سوار»، «سوار»، و «أسوار» درآمده و تلفظ دومی پس از حذف a از آغاز کلمه به شکل «سوار» suwār تلفظ شده است» (صادقی، ۱۳۹۷: ۱۲).

۱. تبدیل «e» به «o» در واژه‌های دیگر نیز دیده می‌شود: سُپُوخْتَن (سپوختن)، سُپَرِغَم (سپرغم).

شَپِش: «هر که بباشد در سر او شَپِش که می‌برنجاند وِزَا و خواهد که موی را بسترده بر وی است فدا دادن» (۱۰۷پ). در لغت‌نامه به کسر اول و دوم آمده، در پهلوی «اشپش» (spiš) و در فرهنگ ریشه‌شناختی «šī.piš, šu.puš» ضبط شده است (حسن‌دوست، ۱۳۹۵: ۱۸۵۴).

صُوریت (کنیز): «سلیمان را سیصد زن بود به جز صُوریتان» (۲۵۴ر). به نظر می‌رسد «صُوریت» شکل دیگری از «سريت» باشد. در تاریخ‌نامه طبری و طبقات ناصری به این موضوع اشاره شده است: «به تفسیر اندر چنان است که سلیمان را هزار زن بود، سیصد آزاد و هفتصد پرستار، و همه مادر فرزند بودند» (بلعمی، ۱۳۷۸: ۴۲۶)؛ «و مهتر سلیمان را سیصد زن در نکاح بود، و هفتصد کنیزک سريت داشت» (منهاج سراج، ۱۳۴۲: ۴۰).

طَيور: «جمله نام‌های خلقان تا به قیامت بیایند از وُحُوش و طَيور و جنبندگان زمین» (۱۵پ).

عَنان: «که ای مهتر عالم و برگزیده بنی‌آدم عَنانِ بُراق را کشیده‌تر دار تا مراکبِ کرامت مقربان به تو دررسند» (۱۵۱پ)

غراسان: «چون به طالوت برسید ایشان را دید در مقابله کردن جالوت عاجز و ترسان و خایف و غراسان» (۱۳۰ر). واژه غراسان یک بار در این تفسیر آمده است. در لغت‌نامه دهخدا، به واژه «غراش» ارجاع داده شده است: «قهر و غضب و خشم؛ خشم؛ اندوه و غم. به این معنی با سین هم آمده است و آن نیز درست است، چه در فارسی سین و شین به هم تبدیل می‌یابند» (ذیل واژه). ذیل فرهنگ‌های فارسی، بدون اشاره به این واژه، مصدر «غراسیدن» را با ذکر شاهد و صفت «غراسنده» را بدون ذکر شاهد آورده است (رواقی و میرشمسی، ۱۳۸۱: ۲۵۳). در تکملة الأصناف در ذیل «غراسیدن» آمده: «إمْرَأَةٌ ناشِرٌ: که از شوی بغراسد و خویشتن بر شوی بگیرد، به معنای قهر کردن و دوری کردن است» (ادیب کرمنی، ۱۳۸۵: ۷۱۵). «غراسنده: المُتَبَرِّطُم: قهرکننده، خشم‌گیرنده، ترش‌رو» (همان: ۶۵۹).

غَرِيفَج: «موج‌های دریا بر یکدیگر زدن گرفت و آواز خروش از مردان برآمد و جبرئیل

علیه‌السلام مر فرعون را از غَرِيفَج^۱ دَرِيا در دهان می‌آکنند» (۳۰). در فرهنگ جعفری (نگاشته قرن ۱۱هـ) غریفج به وزن قویتر (یعنی به فتح «فا») آمده است (نک. تویسرکانی، ۱۳۶۲: ۳۲۰). این واژه در فرهنگ جهانگیری به صورت غَرِيفَج ثبت شده است: «غریفج و غریفژ با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای مجهول و فای مفتوح، گل و لای بود» (انجو شیرازی، ۱۳۵۱: ۱۰۵۱/۱). در تکملة الأصناف، برابر نهاد فارسی واژه «الْحَمَاءَةُ» غریفج است، به معنای گِل و لای و لجن (ادیب کرمنی، ۱۳۸۵: ۱۶۱).

غِذَاء: «مادر وی ترسید و این کودک را در غاری پنهان کرد و دَرِ وی بیوشانید جبرئیل - عَلَیْهِ السَّلَامُ - می‌آمد و مر او را غِذَاءِ او می‌رسانید» (۳۲).

فَرَكْنِيْدَه: «آندام‌های ایشان پوسیده شد و گوشت و پوست ایشان فَرَكْنِيْدَه گشت» (۱۲۴). به فتح «ر» ضبط شده است که ممکن است بر اثر بی‌دقتی کاتب در گذاشتن حرکت بوده باشد.

كَارَوَان: «حَمَّالُوار گلیمی دَر بَر و درپیش كَارَوَان بر شَكْلِ سَاروان به تعجیل تر رفتیم» (۱۵۱). ضبط واژه در فرهنگ کوچک زبان پهلوی kārawān است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۸۴).
كِسْرِي: «مَلِكِ رُومٍ را قَيْصَرُ و مَلِكِ فَارِسَ را كِسْرِي گویند» (۲۸).^۲ «كِسْرِي»

۱. دو مرتبه در متن آمده، یک بار با این تلفظ و یک بار مشکول نشده است.

۲. «صورت پهلوی این کلمه husraw است که در متون مانوی به شکل hwsrwwg نوشته شده است. g منشأ اشتقاقی ندارد و در این متون نیز این کلمه مسلماً husraw تلفظ می‌شده است. اما مسلم است که در اواخر و حتی اواسط دوره ساسانی این کلمه با X آغازی تلفظ می‌شده است. معلوم نیست در زبان عربی که وزن «فعلی» وجود دارد چرا این کلمه به صورت «کسری» و «کسری» بر وزن «فعلی» و «فعلی» درآمده است. از سوی دیگر چرا X آغازی آن به k (ک) بدل شده است؟ احتمال می‌رود تبدیل X به k در این کلمه تحت تأثیر زبان سریانی باشد. در شکل سریانی این کلمه اصیل نیست. بنابراین شکل اصیل این کلمه باید Khersō باشد. البته این احتمال را نیز نمی‌توان از نظر دور داشت که احتمالاً در کنار تلفظ «خسرو» یک تلفظ «خسرو» نیز در یکی از گویش‌های ایرانی وجود داشته است؛ اما تبدیل aw به a برای تبدیل شدن «خسرو» به «کسری» در عربی امری طبیعی به نظر می‌رسد، زیرا وزن «فعلو» filaw اصلاً در عربی وجود ندارد. اما تلفظ «کسری» معلوم نیست چگونه از «خسرو» بیرون آمده است. احتمالاً این تلفظ خاص ایرانیان بوده که تلفظ «کسری» برای آنان اندکی دشوار بوده است» (صادقی، ۱۳۹۲: ۱۰).

در لغت‌نامه و فرهنگ ریشه‌شناختی به فتح و کسر «کاف» ضبط شده است (نک. حسن دوست، ۱۳۹۵: ۲۱۸۷).

کلیسیا: «از برای او کلیسیاها ساخته بودند» (۱۶۴پ). در پهلوی kilīsyāk و در یونانی ēkklēsia است. در بسیاری از متون کهن به «کلیسا» تبدیل شده است.

گذاشتن: کلمات «پذیرفتن»، «گذشتن» و «گذاشتن» و مشتقات آن‌ها، در این تفسیر همه‌جا با دال ضبط شده است: «این آیت در شأن مهاجران آمد که خان و مان گذاشتند و دشمنی مشرکان از خویشان و همشهریان اختیار کردن» (۱۴۵پ)؛ «اندرگدارنده با توانایی عقوبت» (۱۲۲پ).

گذشتن: کلمات «پذیرفتن»، «گذشتن» و «گذاشتن» و مشتقات آن سه، در این تفسیر همه‌جا با دال به کار رفته است: «گفتند: ای آفریدگار ما! پیامرزم ما را و گناهان و از حد درگذشتن ما را در کار ما» (۲۱۵پ).

گرویدن: «پیدا کند شما را نهانی که که گروود و که نگروود» (۲۲۶ر). ضبط این واژه در فرهنگ کوچک زبان پهلوی wurrōyistan است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۹۳).

گُستردن: «در زمین نگرد بساطی بیند از خاک بر روی آب پاک گُسترد و حقه‌های لالی در و عنبر در آب تعبیه کرده» (۲۲۹پ). ضبط این واژه در فرهنگ کوچک زبان پهلوی wistardan است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۹۴).

گُشن (نسخه: گُشن، نک. ۲۹پ، ۳۰ر). «با فرعون هزار هزار و دویست هزار مرد کارزار بود همه بر آسبان گُشن نشیسته» (۲۹پ). در لغت‌نامه و فرهنگ ریشه‌شناختی به سکون «شین» ضبط شده است (حسن دوست، ۱۳۹۵: ۲۴۱۹). ضبط این واژه در فرهنگ کوچک زبان پهلوی gušn است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۹۴).

گوروه: «خدای - تعالی - راه راست ننماید به حجت گفتن مر گوروه ستمکاران را» (۱۳۶ر).
مُراغه: «در خاک مُراغه می کرد و می نالید» (۲۰۹ر).

مَرَوَاید: «مَرَدی مَرَوَایدی آورد به نزد او تا بخرد» (۴۵پ).^۱ در فرهنگ ریشه‌شناختی

۱. هفت مرتبه در نسخه آمده؛ دو بار با این تلفظ و پنج بار مشکول نشده است.

«م» با هر دو تلفظ ضم و فتح آمده، و موارد ریشه‌شناسی به تفصیل بیشتر بررسی شده است (حسن‌دوست، ۱۳۹۵: ۲۶۰۶). ضبط این واژه در فرهنگ کوچک زبان پهلوی morwārīd است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۳۰۳).

مُزْد: «مستانید بر تعلیم آیات مُزْدی دنیاوی» (۲۵ر). ضبط این واژه در فرهنگ کوچک زبان پهلوی mizd است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۳۰۴).

مَطْلَقٌ: «خواجه امام ابومنصور مائثریدی است - رَحِمَهُ اللّهُ - که درختی بُود مشغول نگردیم به نام وی که حق - تَعَالَى - مَطْلَقٌ یاد کرد» (۲۰ر).

مَلِک: «میکائیل حاضر که مُستوفی دیوان اعلاى مَلِکِ لایزالى است» (۱۵۲ر)؛ «این گاو مَلِکِ مردی مصلح بود و مر او را پسری بود نارسیده» (۴۴ر). در هر دو مورد به معنی «مَلِک» است و مشخص نیست که خطای کاتب است یا تلفظ او.

مُهَار: «مرا درین ساعت یاد آمد از آن شَبِی که در سَفَرِ شام مُهَارِ مُزْدُورِی خدیجه - رَضِیَ اللّهُ عَنْهَا - گرفته بودم حَمَالِ وَّارِ گلیمی دَر بَر و درپیش کاروان بر شَکْلِ ساروان به تعجیل‌تر رفتم» (۱۵۱پ).

نَاقِص: پارسی تخبیط تباه کردن بود و ناقص عقل کردن بود (۱۴۷ر).
وَبْرَه: اگر از اهل وَبْرَه بودی از پس خیمه و خِرگاه درآمدی و از دَر دَرَنیامدی (۱۰۴ر). به معنای چادر نشین. در لغت‌نامه‌ها به کسر «با» است.

وَرَا: «بُپروانید وَرَا پروراندنی نیکو» (۱۶۶پ)؛ «عتاب کرد با ایشان که پیش از این بدیدیت وَرَا و هر آینه بدیدیت وَرَا و شما می‌نگریدید به اسباب مرگ» (۲۱۴پ)؛ «سَهْلُ بن عبدالله تُسْتَرِی گفت: دُنِیایِ تُو، تَن تست، چون مراد وَرَا نیست کردی علاقه دل نماند» (۲۱۷ر).

اعداد

«هر یَکِ را الهام داد به طلب رضای او» (۹۳ر)؛ «چون بامداد شد اهل آن هر دُو دِیه را بگرفتند» (۴۲پ)؛ «این پسر بر سر بالین او سَبِک از شب بنشستی» (۴۳پ)؛ «نَه زن رَوَا باشد» (۲۳۷ر)؛ «از بعد هجرت هفتده ماه به سوی بیت المقدس نماز کردند» (۸۴پ)؛

«من خود ده هزار درم گم کنم تو پدر را بیدار کن» (۴۶ر)؛ «مسلمانان سیصد و سیزده تن بودند» (۱۹۸پ)؛ «حرب بدر از بعد هجرت بود به نوزده ماه و در روز آذینه بود» (۱۹۸پ)؛ «در آری شب را در روز تا روز پانزده ساعت گردد» (۱۶۳ر)؛ «ذرات موجودات هژده هزار عالم را در حرکت آرند» (۱۴۱ر)؛ «ایشان بیست و نه حیر بودند» (۱۶۷ر)؛ «ما را واقعه‌ای افتد ما را یاری دهید به طریق فام سی زره و سی اسب» (۱۷۸پ).

حروف ویژه فارسی (گ، ژ، پ، چ، فاء اعجمی)

- هم‌خوان «پ، چ» در این تفسیر، به ندرت با سه نقطه و اغلب با یک نقطه و مانند «ب، ج» عربی نوشته شده است. بدانج، بانج (بدان چه/ به آن چه)؛ بدر، بسر، بس، بیش (پدر، پسر، پس، پیش).

- حرف «ژ» همه جا با سه نقطه نوشته شده است: «کژی» (۱۹۱ر)، «مژده» (۲۰۱پ)، «لغزیدن» (۲۰۶پ)، «هژده» (۱۲۴پ)، «کژ» (۱۹پ)؛ «پس بلغزانید آدم و حوّا را ابلیس از بهشت» (۲۰پ). اما واژه «کژدم» را با کاف تازی و زای تازی به شکل کزدم (گزدم) نوشته است (نک. متینی، ۱۳۴۷: ۱۰)؛ «چون به قوم خویش بازشدندی گفتندی ما گرویده ایم به گزدم^۱ و خبزدوک^۲» (۲۶۴پ).

- حرف «گاف» در همه جای نسخه به صورت «کاف» ضبط شده است و نشانه متمایزکننده‌ای برای آن‌ها به کار نرفته است: «یوز و پلنک با کاو و کرک و کوسپند با یکدیگر بیامیزند و کودکان با مار و کزدم بازی کنند که ایشان را نکزند» (۱۷۶پ).

- فاء اعجمی: «ما را واقعه‌ای افتد ما را یاری دهید به طریق فام^۳ سی زره و سی اسب» (۱۷۸پ).

- قاعده «دال و ذال»: در بعضی از جاهای این تفسیر رعایت شده، و برخی از نمونه‌های

۱. ضبط این واژه در فرهنگ کوچک زبان پهلوی gazdum است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۸۶).

۲. ضبط این واژه در فرهنگ کوچک زبان پهلوی pazūg است (همان: ۲۳۲).

۳. فام: وام.

آن (که گاه در کلمات غیرفارسی است) این‌هاست: «جَمَعِي از مُقَرَّبَانِ آسْمَانِ كَمَرِ خَدَمَتِ دَر مِيَانِ بَسْتَه» (۱۵۲پ)؛ «نام آن مرد يهوذا بود» (۱۷۵پ)؛ «من يك نماز آذينه را به جماعت نرفتم» (۱۶۱پ)؛ «شب در آمد و چادر سپاه بر سر عجزوه گیتی افکندند و مَنَابِ كُنْبُد خَضْرَا از كواكب زَهْرَا آراسته شد» (۲۰۹پ)؛ «جَادُوِي شَعْبَدَه کردن است که آن را حقیقت نباشد» (۶۲پ).

- «الف» پس از «واو» در برخی از واژه‌های مختوم به واو: در این تفسیر «الف» در پایان برخی از واژه‌های فارسی افزوده شده که احتمالاً یک ویژگی زبانی است: «در حق کسی آمد که به خانه کسی فرود آید او را نیکوا ندارد رخصت داد که عیب گوید و از وی گله کند» (۲۸۱پ).

مصوت‌ها و وندها

- مصوّت مرکب aw: در فعل‌های امر «رو» و «شو»: «از پیش من بیرون رُو و درگاه اَلَّه گیر» (۲۰۹پ)؛ «وحی کرد خدای - عَزَّوَجَلَّ - به دَرِيَا که چون موسی عصا بر تو زند گشاده شو و مر او را فرمان‌بردار باش» (۳۱پ)؛ «کافر مَشُو از بهر اظهار حُجَّت در روز قیامت» (۶۲پ)؛ «هر کسی را هشت گز کرباس و پنج پیمانه جَوُ فرستاد» (۱۸۲پ).

- مصوّت مرکب ay: «در آریم ایشان را در بوستان‌هایی که می‌رود در زیر درختان آن یا در پیش تخت‌های ایشان جوی‌های مئی و شیر و انگبین و آب صافی» (۲۳۲پ)؛ «بر جنازه‌وی نماز کند» (۲۳۴پ)؛ «درازگوشی بدیدی او را پی کردی» (۱۱۰پ).
- واو معدوله: به جای فتحه، با ضمّه آمده است: «خود» (۹۲پ)؛ «خوردن» (۱۰۱پ)؛ «خوش» (۲۵۲پ).

- «بای» زینت: در این تفسیر اکثراً با ضمّه، و گاه به شکل «بُو» نوشته شده است، مانند «بُوپیوستن»: «همه جمع شدند و به یکدیگر بُوپیوستند» (۱۲۴پ). رسم الخط نشانگر تلفظ آن به صورت bopayvastan است که در برخی از متون دیگر نیز دیده می‌شود؛ «بُپذیرد» (۳۴پ)؛ «بُدزد» (۶۵پ)؛ «بُوسد» (۸۹پ)؛ «بُیراکنند» (۹۳پ)؛ «بُجویید» (۱۰۲پ). «بُوبست» (۱۳۶پ)؛ «بُوپرسند» (۱۳۳پ) و «بُوپیچانیت» (۲۷۸پ). در چند

مورد نیز ضبط آن به صورت «ب» و «ب» است: «بیافتند» (۴۳پ)؛ «بِجَرَبَد» (۱۹۳ر)؛ «بِشْتَابِد» (۲۶۰ر)؛ «بِرْمِيد» (۲۱۸پ).

- «ب» حرف اضافه: اکثراً با فتحه و گاهی با کسره ضبط شده است: «از برای آن که سبب بیرون آمدن ایشان به وسوسه ابلیس بود به وی حواله کرد» (۲۰پ)؛ «چون موسی - عَلِيهِ السَّلَامُ - به طُورُ برآمد اَبْرَ سِپیدی بر زَبْرِ سَرِ ایشان ظاهر گشت» (۴۸پ)؛ «هر که را درگذشته شود و عفو کرده شود از قصاص از برادرِ وی چیزی به دم رفتن باید از پس آن به نیکویی و گزاردن به وی به نیکویی دیت را» (۹۸پ)؛ «به زَوَايتِ دیگر با فرعون هزار هزار و دویت هزار مرد کارزار بود» (۲۹پ)؛ «مر پیغامبر خود را به اِسْتَهْرًا مُتَّهَمُ کردند» (۴۲پ).

«ن»: پیشوند نفی قبل از مصوت «ی» با کسره ضبط شده است: «حروف و تعدد و انقطاع و تناقض را به کلام او راه نی» (۱۵۸پ)؛ «عالم خویشان بتواند داشتن و جاهل نی» (۱۲۰ر)؛ و در موارد دیگر مفتوح است: «گفت مریم ای آفریدگار من چگونه باشد مرا فرزند و نپسوده است مرا آدمی؟» (۱۷۰ر)؛ «تا بدانند اولیایان ما آن کسانی را که قبله بُدیرند از آن کسانی که نَبْدیرند» (۸۵پ).

«سند»: پسوند اسم فاعل به صورت anda ضبط شده است: «سوگند به دروغ خورنده و سخت خصومت کننده بر باطل و سِتْهَنده و مُنَافِقِ روی» (۱۱۰پ)؛ «دارنده این همه خدای - عَزَّوَجَلَّ -» (۹پ).

ضمیر پیوسته سوم شخص مفرد: به صورت «ش» ضبط شده است: «رسول - عَلِيهِ السَّلَامُ - دستوری دادش تا درآمد» (۲۰۹ر)؛ «که از خویی بدش فرسوده گردی» (۱۴۲پ)؛ «بر مقام قُرب کَرَامَتَشِ بنشانند» (۱۵۲ر).

«ال» عربی در ترکیبات رایج عربی

در ترکیبات رایج عربی «ال» حذف شده است، مثلاً «بیت المقدس»، «بیت المال» و «بیت المعمور» را به ترتیب «بیت مقدس»، «بیت مال» و «بیت معمور» آورده است: «نه چنان باشد که ضایع کند خدای - تَعَالَى - نمازهای شما را که به جانب بیت مقدس کرده‌اید» (۸۶ر)؛ «در وقت وصیت کردن مر خویشان و یتیمان و درویشان را نصیب کنید از بیت

مال» (۲۳۹ر)؛ «آن خانه را به آسمان چهارم بردند برابر کعبه بنهادند و آن خانه امروز بیت معمور است» (۱۸۸پ).

تلفظ دوگانه واژه‌ها

موضوع قابل توجه در این تفسیر آن است که گاهی کلمه‌ای واحد، به دو شکل مختلف حرکت‌گذاری شده است. معلوم نیست این نوع کلمات در لهجه مؤلف تفسیر یا کاتب نسخه رایج بوده یا فقط یک صورت آن صحیح، و ضبط دیگر خطای کاتب نسخه است: «چون این قدر زَلَّتِي که از ایشان آمد چَرَا مر ایشان را عتاب نزع لباس و حِرْمَانِ جِنَانِ آمد؟» (۲۰پ)؛ «این چیست و مر چَرَا شاید؟» (۱۵پ)؛ «أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ آن است که کم از زنا زنا باشد چون مُعَانَقَه و قُبْلَه» (۲۰۸ر)؛ «بیافت از وی آن چه مراد آن از زنان یابند از قبله و مُعَانَقَه» (۲۰۹پ)؛ «پس فرمود تا یک قبضه از باد جنوب بگرفتند و از وی اسب را بیافرید» (۱۵۷ر)؛ «اسب فرعون بوی مادیان یافت به سوی او میل کرد» (۳۰ر).

مطالب مذکور شمه‌ای از استعمال لغات و ضبط‌های ویژه نسخه است که با ضبطی متفاوت در متون و لغت‌نامه‌ها ثبت شده‌اند. این تفسیر از نظر تعبیرات، ویژگی‌های سبکی و نکات دستوری، درخور اعتناست و فرصتی و مقالتهی جداگانه می‌طلبد تا مورد پژوهش و بررسی کامل قرار گیرد.

منابع

- الادیب الکریمینی، علی بن محمد بن سعید (۱۳۸۵). تکملة الأصفان (فرهنگ عربی - فارسی از قرن ششم هجری). به کوشش علی رواقی، با همکاری سیده زلیخا عظیمی، ج ۱. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن (۱۳۵۱). فرهنگ جهانگیری. ویراسته رحیم عقیقی. مشهد: دانشگاه مشهد.
- بشری، جواد (۱۳۹۲). «بایسته‌های تصحیح و پژوهش». گزارش میراث، ش ۵۶-۵۷: ۸۶-۹۰.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۴۱). تاریخ بلعمی. تصحیح محمدتقی بهار. به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: زوار.

۱. ضبط این واژه در فرهنگ کوچک زبان پهلوی (čē rāy, čim (rāy) است (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۲۷).

- تفسیری بر عشری از قرآن مجید (۱۳۵۲). به تصحیح دکتر جلال متینی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- تویسرکانی، محمدمقیم (۱۳۶۲). فرهنگ جعفری. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حسن دوست، محمّد (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- رواقی، علی و مریم میرشمسی (۱۳۸۱). ذیل فرهنگ‌های فارسی. تهران: هرمس.
- منہاج سراج، ابو عمرو و عثمان بن سراج‌الدین محمد جوزجانی (۱۳۴۲). طبقات ناصری. به تصحیح و مقابله و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی. کابل: پوهنی مطبعه.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۹۲). «فوائد زبانی و لغوی تصحیح الفصیح ابن دُرستویه فسائی». فرهنگ‌نویسی، ش ۷: ۴-۲۲.
- صفری آق‌قلعه، علی و ندا حیدرپور نجف‌آبادی (۱۳۹۶). «واژه‌های فارسی در دست‌نویسی مشکول از تفسیر سورآبادی». آینه میراث، ش ۶۱: ۷۳-۱۰۰.
- قاسمی، مسعود (۱۳۹۰). «نگاهی به دو چاپ عکسی و حروفی منظومه علی‌نامه». ضمیمه ش ۲۲ آینه میراث.
- متینی، جلال (۱۳۴۷). «گذدم، کزدم؟». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۴، ش ۱ و ۲ [پیاپی: ۱۳ و ۱۴، بهار و تابستان]: ۱-۱۳.
- مکنزی، د. ن. (۱۳۷۳). فرهنگ کوچک زبان پهلوی. ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نیشابوری، قاضی معین‌الدین محمد بن محمود. تفسیر بصائر یمینی. دست‌نویس مورخ ۶۳۰ ق. به شماره ۳۰۱ محفوظ در کتابخانه فاتح استانبول.